**نقد کتاب: یادداشتی بر مجموعه «سایبانی از حصیر»**

**زاهدی، پرویز**

\*

یادداشتى بر «سایبانى از حصیر»

مجموعه داستانهاى کوتاه

نوشته اصغر عبد اللهى.

چاپ اول:1369

118 ص-600 ریال

نشر چکامه.

نویسندگان جنوبى هرکدام ضمیرى را باز مى‏گویند که خود زندگى کرده‏اند.یکى از آن لایه‏هاى روح که اقلیم پروارنده است.تا نوشتن بیاموزند زمانى دراز از خود فاصله مى‏گیرند. چرا؟خاصیت جنوبى است.در آن حوزه که جهان با جنس اولین خود،با عناصر و دقایق‏ شگرف هنوز وداع نگفته است.درس و مشق و کتابت رشته‏هایى نامریى براى دعوت به جدایى، مهاجرت حساب مى‏آید.فرهنگ جنوبى سیال است.در کتابها قوام نیامده.جریانى بیقرار از دم‏ و بازدم‏هاست.شاید از جهتى مربوط به آفتابى مى‏شود که هر چیزى را ذوب مى‏کند.چیرى را باقى نمى‏گذارد که در خاک ریشه بدواند.آب نقش ندارد.دریا را کسى قلمرو آبها نمى‏داند.یک شخص است.یک صحیفه.یا او اصل است و خشکى فرع.نوعى کشش و جاذبه‏ که میدان مغناطیسى مى‏شود و ذرات را حتى به نام خود فراهم مى‏آورد.باد،هوا و آتش این هر سه از عناصر چهارگانه مى‏توفند.فرهنگ پس کجاست؟جهان را که جنوبى در گرفت و گیر تاریخ نمى‏بیند.آسمانى که چتر گشوده یا مرزهایى که درهم شکسته یا تقابل خوابها و مناسبات روزانه در منظر جنوبى که ما مى‏شناسیم جهان را به شیوه شعر مى‏آراید.شعرى که‏ نویسندگان جنوبى تا زبان فارسى را نیاموزند هرگز قادر به ضبط آن نیستند.از قضا سه نسل از نویسندگان جنوبى تا به حال پا به عرصه گذاشته‏اند.اولى‏ها چوبک و گلستان و مثلا حتى رسول‏ پرویزى که فراموش شده است،هم از خانواده‏هاى بالا بوده‏اند،هم این‏که به نسبتى قرینهء نظر و ادب رایج و حاکم پایتخت را در جنوب باز دیده‏اند.لایه‏هایى دور از دسترس ماند.نسل بعدى‏ که همینطور شمار بیشترى را مى‏توان فهرست کرد.احمد محمود،محمد ایوبى،ناصر تقوایى، عدنان غریفى و دیگر و دیگران دستى گشوده‏تر به آن پهنه داشته‏اند.در هوایى دیگر،زبانى‏ دیگر دم زده‏اند.اندکى غریب‏تر،فشرده‏تر و آکنده از تلخى درد و استغاثه و بى‏سرانجامى تا آنجا که اولین نشانه‏ها از واقعیت در دنیایى متفاوت پدیدار شده بود.یعنى آشکارا بر این امر مگر صحه گذاشته شده بود که جمعیت ساکن در محدوده جغرافیایى به اصطلاح جنوب،همان‏ نفوس سرشمارى شده نیست.دست کم در مقابل هر نفر آدم حى و حاضر کسى دیگر از جنس‏ خیال زندگى مى‏کند.از جنس وهم.اسم و نشان و شجره هم دارد.خوب.حالا هر نویسندهء جنوبى همانى است که به رؤیت مى‏آید یا در واقع او نمایندهء شخص دیگرى است که قلمزن‏ اصلى هموست؟هرکدام از این نویسندگان که به حدّ خود دست مى‏یابند،کمتر یا هیچ به‏ جنوب برنمى‏گردند.اما جنوب به ایشان مى‏تپد.حضور دارد.آن شخص دیگر،همان که‏ تقدیر را او بر این یکى فرو خوانده است اهلى مى‏شود.فرهنگدان مى‏شود.فرهنگشناس.زندگى‏ جهان را پاس مى‏دارد.پهنه وسعت پیدا کرده است.قلمرو شن و امواج و خرسنگهایى که‏ قرارگاه نمى‏توانند بود.

نسل سوم اما اقبال داشته است.در دوره‏اى زبان باز کرد که قرق شکسته بود.گرچه با هنگامهء توفان برآمده بود اما چون همه‏چیزى به غبار در نشسته بود،ادبیات او،ضمیر او،جلوهء آن شخص مکتوم که قلم او در واقع خط حامل او شده بود بیشتر به دل نشست.از این نسل‏ اصغر عبد اللهى را زودتر شناختم.قد بلند او که بیشتر برازندهء عبورى در سپیده‏دم ساحل بود تا پیاده‏روى‏هاى تهران،تحرک او را در بازیابى نقطه‏چین تقدیر،روشن‏تر،چابک‏تر و نافذتر نشان‏ مى‏داد.تعجب مى‏کردم.بر همان اثرى باز آمده بود که نسل ما خود مثلا از گلستان باز شنیده‏ بود.حال و هواى جنوب مجوّزى مى‏داد که بداهه‏نگارى نثر و سیاق همینگوى را پایه‏اى براى ثبت‏ آن شکل فرار حیات و نفس دیار اساس بگیریم و از آنجا به محفظهء ذهن آدمها رخنه کنیم. انگار که خود را مرور مى‏کردیم.فاکنر قدم بعدى بود که در واقع ظرفیت دیرمانى براى تأمل‏ در دقایق هستى زن و مرد بومى جنوب به حساب مى‏آمد.نحوه اجرایى درونه پردازى او که‏ بعدها لوحهء سرمشق ادب و داستان مناطق حارهء سیاره زمین شد.از آن سه چهار تن تیزتک که‏ من مى‏شناسم،محمد رضا صفدرى،قاضى ربیحاوى،و این اواخر منیرو روانى پور که با«کنیزو» در صف قرار گرفت و با«اهل غرق»نغمهء جادویى حنجره زنانه خود را پى گرفت،اصغر عبد اللهى در مقامى باز نشست که خاص خود اوست.پیش از این،مجموعه داستان کوتاه«پشت‏ آن مه»را منتشر کرد.با داستان کوتاه«مادام براى من بنواز»از همان مجموعه سکویى را برشد که در درخشش و صلابت و ساحت خدشه‏ناپذیر،نشانى از نویسندگان سلسله را دارد. هدایت،بزرگ علوى و چوبک و گلستان.توجه او به برخى از لمعات حضور روح جنوبى، قهرمانانى که از زندگى بهرهء مادى ندارند،اما سرشار از حس و لرزه و تمنا هستند و همین آنها را نقشى ابدى به یادگار مى‏دهد،چهره و قلمش را ممتاز مى‏کند.این طریقهء تجلى را،اصغر عبد اللهى به صبورى،کنکاش و سوزش بى‏امان عمر پیدا کرده است.مجموعه دوم او«سایبانى‏ از حصیر»که به بهانه انتشار همان دل سپرده‏ام و قلم دست گرفته‏ام و مى‏نویسم،مجموعهء پرداخته‏اى است.اینجا هم دست کم دو داستان او در بافت و ترکیب عناصر و انگاره‏هایى که‏ نویسنده خود از رهگذر خوى جنوبى بنا گذاشته است نادر و دست نیافتنى فهرست مى‏شود. «محبوب اینجاست»و داستان آخرین کتاب،«نگهبان مردگان».

نثر در این کتاب پخته‏تر شده.کم کمک با خلق مجدد خود،عبد اللهى زبان خود را هم‏ وضع مى‏کند.دیالوگ‏هاى او در پرده‏اى مى‏نوازد که او به شرح صحنه‏ها،واقعات،نازک- خیالى‏ها و ترسیم خطوط اسلیمى و مینیاتورى،حرکتها،گرایشها،اجتماع حلقه‏ها و نشستها، گریزها و ریزش‏ها و محو شدن‏ها.تحکم قلمرو سایه‏ها و شب‏خوانى امواج و صوتها دست‏ گشوده است.لحن و کرشمهء این ریزه‏بافى قطعه‏اى از هستى سیال زندگى و غیاب آدمى چنان‏ نرم و ملموس اما نامریى رقم مى‏خورد که خشکى ساحل آکنده از خواب و جادوى دریا مى‏شود.مثل این‏که ما ترجمه‏اى سبکبار،خیس،از کشش مخفى آبهاى پوشیده از انظار را به‏ زبانى عمومى و دستمایه خلایق باز سپرده باشیم.

از همان اول هم عبد اللهى در تدارک طلوع جهانى مشخصات گردش احوال شب‏زدگان‏ دریاوش زادگاه خود را سیاه برمى‏داشت.انگار که پرده حاجب زبان فارسى معمول بخواهد برهه‏اى از اضطراب دل‏نگار،موضعى از کیهان را در محدوده‏اى از مدار جغرافیایى خاک زمین‏ باز ببیند.

خاصیت کشفهاى او به خصلت آبهایى که دزدیده زیر پوستهء شن مى‏خروشند برکه‏هایى‏ را اعتبار مى‏بخشد که در عین گمنامى و بى‏نشانى دریا دولت نام دارند.

اصغر تئاتر خوانده است و به هواى سینما رفته است.لمس و تأمل او از چگونگى عمل، کرشمه و جذبهء تصویر.ماجراى داستان او را در حوزه‏اى گرم و ملتهب پیش مى‏برد.لرزه‏هایى‏ منقلب که زیر پوست اثر بى‏وقفه جریان دارد.به اندازه و موزون چون سینما کم‏گویى را توصیه‏ مى‏کند.یعنى ذات تصویر همان ذات حادثه شده است؟قطع و وصل صحنه‏ها،نقل و انطباق و توازى خطوط اصلى با باریکه‏هاى فرعى که هیجان اثر را تأمین مى‏کنند در مایعى تند و سکرآور از خاطره،وهم،شعر سطرهاى بیقرار نوشتهء او را مى‏گدازد و عطرى سوخته را باز مى‏گذارد. یادآور لحظه‏هاى مؤثر چخوفى که شاید خلاء درام جنوبى از این رهگذر هم جبران شود.

قهرمانان عبد اللهى خاص خود اوست.این‏که او افراد پاسگاهها را در فضاى غریبه‏ سواحلى شرکت مى‏دهد و نوعى زندگى چند شاخه را پى مى‏افکند که نمک طنز دارد.بى‏گمان‏ برهه‏اى از جنوب را به ذوق و فر است و قلم دست خود بر اهل عالم شناسانده است.اصغر جوان‏ است و هنوز اول عشق است.از او زین پس به از این چربدستى‏ها و عیارى‏ها خواهیم خواند.

\*